

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاقی؛ جهاد با نفس

ما روایات جهاد نفس و سائل الشیعه را داریم دنبال می‌کنیم باب اول آن را خواندیم و گفتیم مرحوم صاحب و سائل عنوانی که برای این باب اول داده باب وجوب است یعنی وجوب جهاد نفس. بحث‌های مختلف و نکات متعددی را عرض کردیم و گفتیم به نظر ما مجموعاً نمی‌شود از این روایات، وجوب جهاد نفس را استفاده کرد. جهاد نفس را اگر در دایره‌ی واجبات و محرمات بگیریم درست است، البته اگر در همین دایره فقط باشد، اما همان‌گونه که در بحث گذشته عرض کردم، جهاد نفسی که در اصطلاح روایات است یک معنای وسیعی دارد که تمام واجبات، عنوان جهاد اصغر را پیدا می‌کند، نماز، روزه، حج، جهاد، اینها همه جهاد اصغر است، حتی عرض کردم امر به معروف و نهی از منکر که در میان فرائض تمام فرائض به این دو اقامه می‌شود و این تعبیر در روایات وجود دارد که بقیه‌ی واجبات در مقایسه‌ی با امر به معروف و نهی از منکر مثل یک دمیدن است که از این دمیدن یک رطوبت مختصری در انگشت دست انسان به وجود می‌آید، تمام واجبات به این منزله است، امر به معروف و نهی از منکر به منزله یک دریاست، اما مع ذلک این دو نیز جهاد اصغر است.

جهاد اکبر که در روایات (که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود جهاد اکبر)، عبارت است از جهاد نفس که دایره‌اش خیلی وسیع است و این روایاتی هم که خود صاحب و سائل در اینجا آورد، خودش یک قرینه‌ی روشنی است یعنی اگر کسی تأمل در این روایات کند به این نتیجه می‌رسد.

چند نکته درباره روایات جهاد با نفس

نکته اول: در بعضی از این روایات دارد «قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر»^[1]، آیا از این کلمه‌ی «علی» می‌شود استفاده کرد که جهاد اکبر واجب است؟ جواب این است که نه، ما در روایات موارد زیادی داریم که کلمه‌ی «علی» آمده (مانند «علیکم بصلاة اللیل»)، اما از آن وجوب آن متعلق را نمی‌توانیم استفاده کنیم، «بقی علیهم»، «علی» اعم از وجوب و استحباب است.

نکته دوم: اینکه کسی نگوید ما از راه اولویت وارد می‌شویم؛ چون این در ذهن بعضی آقایان بود که اگر جهاد اصغر برای ما وجوب شرعی دارد، جهاد اکبر به طریق اولی. جواب ما این است که اینجا دیگر مجالی برای اولویت نیست. در جهاد اصغر یا در نماز یک ملاکی دارد و روزه یک ملاک دیگری دارد، آنجا ملاک وجوبی در آن هست، اما جهاد اکبر مشقتش خیلی بیشتر است، روی همین جهت که مشقتش خیلی بیشتر است به آن جهاد اکبر می‌گویند نه اینکه ملاکش قوی‌تر است. این نباید خلط شود!

ما یک وجوب نماز داریم، اما یک رعایت صبر هم داریم، مقام صبر که جزء جهاد اکبر است. مقام رضا، مقام تسلیم، تفویض الامر إلیه، اینها را داریم و همه جزء جهاد اکبر است، اما نمی‌توانیم بگوئیم آن ملاکی که در نماز وجود دارد این هم هست و قوی‌تر است، در نماز ملاک وجوبی دارد، لذا شارع بر ما واجب کرده، این مشقّتش هم بیشتر است، مثل خود نماز شب که خیلی مشقّت دارد، ولی ملاک وجوبی در آن نیست. بنابراین نمی‌شود گفت چون جهاد اصغر وجوب شرعی دارد، پس به طریق اولی جهاد اکبر وجوب شرعی دارد؛ زیرا بین اینها اختلاف در ملاک است.

بنابراین، آنچه صاحب وسائل در اینجا آورده وجوب شرعی ندارد، نوشته باب وجوب است یعنی وجوب شرعی جهاد اکبر، اگر این را بگوئیم باید بگوئیم تحصیل تمام این مقامات بر انسان واجب است؛ زیرا اینها دخالت دارد و از اجزاء جهاد اکبر است، تسلیم، صبر، رضا، رسیدن به یقین، مراتب یقین، اینها همه لازم است، در حالی که ما نمی‌توانیم بگوئیم چنین مطلبی لازم است. این نتیجه‌ای که راجع به باب اول در اینجا ذکر می‌کنیم.

نکته سوم: این نکته را در وسائل الشیعه خوب دقت کنید که در وسائل الشیعه آن عناوینی که در ابتدای هر باب می‌آید، فتوای صاحب وسائل هستند و این نباید ما را به اشتباه بیندازد. مثلاً در بحث اینکه برای زن نماز در خانه یا در مسجد افضل است، صاحب وسائل در همین کتاب وسائل می‌گوید «باب أن صلاة المرأة فی بیتها أفضل من المسجد»، این فتوای صاحب وسائل است، روایاتی که آنجا آمده یک روایت هم کلمه‌ی مسجد ندارد، حتی این مطلبی که معروف شده «مسجد المرأة بیتها» در روایات ما نیست، این چیزی است که یا در کلمات فقها آمده یا شاید در روایات اهل سنت باشد. آنچه در روایات ما آمده این است که زن اگر در اتاق خصوصی‌اش یا مثلاً اتاق خوابش نماز بخواند، اولی است در اینکه در اتاق عمومی نماز بخواند، در اتاق عمومی نماز بخواند اولی است از اینکه در حیاط نماز بخواند. حال از این روایات صاحب وسائل استفاده کرده و می‌گوید اگر زن در این اتاق خصوصی‌اش نماز بخواند، اولی است از این اتاق عمومی، پس اولی است از اینکه در مسجد نماز بخواند. بعد همین را هم به نام عنوان الباب ذکر کرده یعنی آنچه فتوای ایشان بوده را به نام عنوان الباب مطرح کرده در حالی که در روایاتی که داریم اصلاً یک روایت هم ندارد که «مسجد المرأة بیتها»، یا ندارد «أن الصلاة فی بیتها أفضل من المسجد». از این رو باید توجه داشت که این عناوین یک وقت ما را به اشتباه بیندازد.

نکته چهارم: روایات دیگری که دارد «إن أفضل الجهاد من جاهد نفسه التي بین جنبیه»^[2]، تعبیر نمی‌کند به اینکه جهاد واجب این است. با فضیلت ترین جهادها این است، این خودش شاهد بر این است که جهاد نفس مستحب است و واجب نیست.

نتیجه آنکه؛ ضابطه این شد که اگر جهاد نفس محدود به واجبات و محرّمات شد واجب می‌شود، اگر توسعه دادیم دیگر واجب نیست، نسبت به آن توسعه‌اش جهاد نفس واجب نیست.

نکته پنجم: واجب و مستحب با هم تزام نمی‌کنند یعنی هیچ مستحبی مزاحم با واجب نمی‌شود، اما دلیل نداریم که ملاک مستحب همیشه اضعف از ملاک واجب است، ممکن است یک مستحبی اینقدر ملاکش قوی باشد، از برخی واجبات هم قوی‌تر باشد، اما لجهة شارع آن را واجب نکرده! مثل مسواک زدن یا خود نماز شب. نماز شب خیلی ملاک دارد و نمی‌توانیم بگوئیم نماز شب ملاکش از دو رکعت نماز صبح کمتر است ولی نه، آن از باب اینکه بالأخره برای عامه مردم مشقّت وجود دارد، وجوبش را شارع برداشته و به همان استحباب اکتفا کرده است.

بنابراین در عین اینکه نافله نمی‌تواند با فریضه مزاحمت کند، اما از نظر ملاک نمی‌توانیم بگوئیم ملاک نافله همه جا اضعف از ملاک فریضه و واجب است.

باب دوم؛ «باب الفروض علی الجوارح و وجوب القیام بها»

صاحب وسائل یک عنوانی آورده و روایاتی ذکر می‌کند که بر همه‌ی جوارح و جوانح (یعنی اعضای انسان) یک فرائضی است؛ بر قلب انسان واجباتی هست، بر دست انسان واجباتی هست، بر چشم و گوش انسان واجباتی است. نکته‌ی بعد این است که این واجبات موجب ایمان این اعضا و جوارح‌اند و این خیلی عجیب است یعنی اگر کسی این فرائض را در این اعضا و جوارح محقق کند، دست می‌شود مؤمن، چشم می‌شود مؤمن، قلب می‌شود مؤمن، گوش می‌شود مؤمن، و این خیلی نکته‌ی مهمی است. ما غافل هستیم از اینکه آیا بر اینها فرائضی است یا نه؟ آیا اینها به مرتبه‌ی ایمان می‌رسند یا نه؟ آیا ایمان بر اینها معنا دارد یا نه؟

و نکته‌ی سوم این است که این روایات دلالت روشنی دارد که کمال ایمان به همین است، کمال ایمان به این است که انسان فرائض مربوط به اعضا و جوارح را رعایت کند و اگر انسان کمال ایمان را پیدا کرد، درجات بالای از بهشت را خدای تبارک و تعالی نصیبش می‌کند

روایت نخست؛ روایت «زبیری» از امام صادق (علیه السلام)

«محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن بکر بن صالح عن القاسم بن یزید عن أبی عمرو الزبیری عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی حدیث طویل قال: إن الله فرض الايمان علی جوارح ابن آدم؛^[3] ایمان را بر جوارح ابن آدم واجب کرده، حالا این «ابن آدم» یعنی بر همه‌ی بشر، نه اینکه بگوئیم برای آدم نبوده و برای ابن او است یعنی بر بنی آدم، برای آنچه که گاهی اوقات بر زبان ما هم می‌آید، بر تمام بشر، نه فقط بر گروه خاص، بر علما، بر عقلایی که آدم‌هایی هستند که زبدگان هستند، نه! بر همه‌ی بشر ایمان را واجب کرده «و قسّمه علیها و فرقها فیها»؛ این ایمان را تقسیم کرده به لحاظ این اعضا و جوارح، یعنی هر یک ایمان خاصی دارند که اینها وقتی به هم ضمیمه می‌شود، ایمان یک انسان تکمیل می‌شود.

«فلیس من جوارحه جارحةٌ إلا و قد وکلت من الايمان بغیر ما وکلت به اختها»؛ هیچ جارحه‌ای نیست مگر اینکه ایمانی که به عهده‌ی او گذاشته شده غیر از ایمانی است که به عهده‌ی جارحه‌ی دیگر گذاشته شده، حضرت این را فرمودند: «إلی أن قال»، حالا نکات دیگری هم اینجا فرمودند و بعد فرمودند: «فأما ما فرض علی القلب من الإیمان؛ ایمانی که بر قلب انسان واجب کرده (حال قلب در اینجا مراد همین قلب گوشتی نیست که انسان دارد، بلکه مراد مغز انسان است. مراد از قلب، روح هم نیست؛ زیرا در اینجا تصریح دارد به اعضا و جوارح، اینجا بحث روح نیست، بحث عقل و فکر نیست، بلکه قلب انسان است).

ایمانی که بر قلب واجب است چیست؟ «الاقرار و المعرفة و العقد و الرضا و التسليم بأن لا إله إلا الله وحده لا شریک له إله واحداً لم يتخذ صاحبةً و لا ولداً و أن محمداً عبده و رسوله»؛ ایمان قلب یکی اقرار است. ما یک اقرار قلبی داریم و یک اقرار لسانی. اقرار یعنی تثبیت و تقریر این اعتقاد و قرار گرفتن این اعتقاد در قلب انسان یعنی این قلب کاملاً این اعتقاد را دارد. اگر انسان به نفس خود مراجعه کند، بلا فاصله می‌بیند در او هست، مثل اینکه انسان به کسی حب دارد، از کجا معلوم است؟ حالا یک اثرش این است که انسان با زبانش هم اظهار می‌کند، ولی مهم‌تر از آن این است که وقتی به نفس‌اش مراجعه می‌کند، می‌بیند این شخص در دل او جای دارد، اقرار در اینجا یعنی اینکه خدای تبارک و تعالی در قلب انسان جای داشته باشد، انسان خدا را در قلب خودش ببیند، معرفت: او را بشناسد. و العقد: قلبش به او گره خورده باشد، یعنی نه تنها در قلبش هست و او را می‌شناسد، اصلاً یک پیوندی بین قلب و او هست که جدا شدنی نیست، چیزی که جدا شدنی باشد، از مقوله‌ی ایمان خارج است، اگر گفتیم من امروز می‌گویم این آدم خوبی است و فردا خوب نیست و از دل انسان بیرون رفت، پس من ایمان به خوبی او ندارم. «و الرضا»؛ رضایت به آنچه که انسان دارد و آنچه که برایش به وجود می‌آید و آنچه که هست، «و التسليم»؛ همه‌ی امور را به خدا تسلیم کند، البته اینجا تسلیم به شهادتین مطرح کرده که یک مقدار نیاز به توضیح دارد.

نکاتی درباره روز سیزده آبان

امروز مصادف با 13 آبان روز اشغال لانه‌ی جاسوسی است که این را هم باید تذکر بدهیم و یادی کنیم از این حرکتی که امام (رضوان الله علیه) به عنوان یک انقلاب دوم مطرح کردند. واقعاً انسان وقتی بُعد سیاسی امام را مطالعه می‌کند و مو شکافی می‌کند، یکی از چیزهایی که خیلی بروز دارد، دشمن شناسی امام بود، خیلی دشمن را خوب شناخت، اصلاً دشمن دین را بلافاصله و خیلی دقیق شناخت که در زمان خودش، دشمن دین و دشمن ملت ایران و دشمن اصلی مسلمانان کیست؟ آن موقع قدرتهای مختلفی بودند، برگردیم به سال 41 و 42، آمریکا، اسرائیل، انگلیس، شوروی، فرانسه، همه اینها قدرتهای بودند که در عرض هم بودند. الآن در همین حوزه‌ی خودمان بعضی از دوستان علمی ما معتقدند که دشمنی روس با اسلام و ایران بیشتر از آمریکاست، ولی امام از اول این را تشخیص داد که دشمن اصلی آمریکاست.

ما آن زمان سَن‌مان اقتضا نمی‌کرد که به عمق این فرمایش امام برسیم وقتی می‌فرمود هر چه فریاد دارید، بر سر آمریکا بکشید، آدم فکر می‌کرد که یک امر سیاسی است و امام یک مقداری شعار را در جامعه ایجاد می‌کند، ولی حالا می‌فهمیم که این عمق دشمنی و شیطننت آمریکا را امام می‌خواست با این جمله برای مردم روشن کند. الآن هم از سال 57 تا حالا چند دهه از انقلاب گذشته و ما در دهه چهارم انقلابیم، هر چه زمان می‌گذرد، آدم می‌فهمد عمق دشمنی آمریکا را.

داعش را چه کسی به وجود آورده؟ این واقعاً یک مطلبی است که ما طلبه‌ها باید دقت داشته باشیم. چه کسی الآن داعش را حمایت می‌کند؟ کجا اینها را تربیت کردند و آموزش دادند، ابوبکر بغدادی را کجا درست کردند و ابوبکرش کردند؟ در همین سازمان‌های امنیتی آمریکا و اسرائیل بوده. من همیشه به دوستان گفتم موصل عراق را که اینها اشغال کردند، اینطور که دوستان عراقی به ما گفتند از همان روزهای اولیه، در کلاس‌های بچه‌ها در مدارس کتابهای داعشی باید خوانده می‌شده، مگر کتاب نوشتن کاری است که یک شبه بشود درست کرد؟ اینکه اینها چه فکری داشته باشند، اسلام را چطور در دنیای روز مطرح کنند، اینها این مسئله را از قدیم فهمیده بودند و الآن این خطر را بیشتر احساس کردند که اسلام دنیا را خواهد گرفت، دائماً هر سال می‌گویند غرب، در آمریکا گرایش به اسلام از گرایش به مسیحیت بیشتر است، چطور باید این را خراب کنند؟

راهش این است که بیايند یک اسلام دیگری که اصلاً تمام مردم، جوان‌ها از او بی‌زار باشند، هیچ فطرتی او را قبول نکند، درست آمدند روی نقطه‌ی شروع و گسترش اسلام دیدند از راه فطرت است، گفتند ما هم از همین راه، چیزی که با فطرت منافات داشته باشد به نام اسلام در دنیا مطرح کنیم، چه دشمنی الآن از این بالاتر؟ این یک مسئله‌ی شوخی نیست، اصلاً کسی بعداً هم نگوید مثلاً اینها معلول انقلاب اسلامی است، اینها دنبال این هستند که اسلام را از بین ببرند، این انقلاب بود یا نبود، دنبال از بین بردن اسلام بودند و هستند، البته انقلاب اینها را خیلی متوجه‌تر کرده، قدرت اسلام را بیشتر نشان می‌دهد.

ما نباید این را فراموش کنیم همین که رهبری معظم انقلاب هم دائم تأکید می‌کنند واقعاً تأکید بجایی است، کسی فکر نکند که دشمنی آمریکا با اسلام پایان پذیرفت، ابداً! تا زمان ظهور آمریکا یا به این عنوان یا عناوین دیگر این دشمنی ادامه دارد، حالا نسبت به ایران ما سوابقی که آمریکا داشته، اینکه چه کرده و خودش هم این روزها دارند، اعتراف می‌کنند که ما در کودتای 28 مرداد چه کردیم، در فلان جا چه کردیم، خودش اعتراف می‌کنند! ما هم باید این جهت را توجه داشته باشیم، یعنی باید بگوئیم که همیشه باورمان باشد که دشمنی آمریکا با ایران و اسلام نه پایان پیدا کرده و نه کمرنگ شده، این هم نباید ساده انگاری کنیم، به اندازه‌ی خودش هست.

به هر حال؛ این روز را که واقعاً روز فتح لانه‌ی جاسوسی بود و در کشور ما انقلاب دیگری بود، آمریکا ضربه سنگینی خورد، وقتی سفارت‌خانه‌اش در ایران گرفته شد. رهبری فرمودند آن روزها اوایل انقلاب کسی به اینها کار نداشت و رفت و آمدهایشان را داشتند و سفارتشان بود، ولی داشتند جاسوسی می‌کردند و توطئه می‌کردند، مرکز و کانون توطئه و فساد بود، این حرکت

بسیار بزرگی بود در تاریخ انقلاب ما که هیچ وقت فراموش نخواهیم کرد.

خدای تبارک و تعالی شرّ آمریکا و دشمنان اسلام را از اسلام و ایران و همه‌ی کشورهای اسلامی کوتاه بفرماید ان شاء الله.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ «عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ النَّبِيَّ (ص) بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا - قَالَ مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضُوا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ - وَبَقِيَ - عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ فَقِيلَ - يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ.» الكافي 5- 12- 3؛ عنه وسائل الشيعة، ج 15، ص: 161، ح 20208.

[2] □ وسائل الشيعة، ج 15، ص: 163، ح 20216.

[3] □ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَمْرِو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ - وَقَسَمَهُ عَلَيْهَا وَفَرَّقَهُ فِيهَا - فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ - إِلَّا وَقَدْ وَكَلْتُ مِنَ الْإِيمَانِ بَعْضَ مَا وَكَلْتُ بِهِ أُخْتُهَا - إِلَى أَنْ قَالَ فَأَمَّا مَا فُرِضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ - فَأَلْفَرَارُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا - وَ التَّسْلِيمُ بِأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا - لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا - وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ (ص) وَ الْإِفْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَوْ كِتَابٍ - فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ - مِنَ الْإِفْرَارِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ - وَ قَالَ أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ وَ قَالَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ - وَ قَالَ وَ إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ - يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ - فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِفْرَارِ - وَ الْمَعْرِفَةِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ - وَ فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ الْقَوْلَ - وَ التَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ بِمَا عَقَدَ عَلَيْهِ وَ أَقَرَّ بِهِ...»